

آورده‌اید! از [مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید و وسیله‌ای برای تقرب به او بجویید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید؛ در روایات بیان شده اهل بیت(ع) خود را به عنوان وسیله [ای برای تقرب به خداوند] معرفی کرده‌اند.



بیشتر ما وقتی می‌خواهیم به سفر برویم با یناست با فرد مهمی دیدار کنیم، پیش از رفتن کمی در مورد آن مکان یا شخص جست‌وجو می‌کنیم تا یک وقت غفلت نکرده و فرصتی را از دست ندهیم، حالا حکایت زیارت علی بن موسی‌الرضا(ع) است. دیداری که درباره اهمیت و فضیلتش بسیار شنیده‌ایم اما ممکن است شنیده‌هایمان گاه رنگ عادت به خود بگیرند و چندان به آن‌ها توجه نکنیم، به همین خاطر مرور آن‌ها به ما کمک می‌کند در زیارت‌های بعدی ان‌شاءالله قدر لحظاتمان را بیشتر بدانیم.

■ لطفی که شامل حالمان می‌شود

علامه طباطبایی می‌فرمودند: «همه امامان(ع) لطف دارند، اما لطف حضرت رضا(ع) محسوس است» و در نقلی دیگر، بیان می‌کردند: «همه امامان معصوم(ع) رتوف هستند، اما رافت حضرت امام رضا(ع) ظاهر است».

ایشان همچنین در جایی دیگر فرموده بودند: «انسان هنگامی که وارد حرم رضوی می‌شود، مشاهده می‌کند از در و دیوار حرم آن امام، رافت می‌بارد». این رافت آشکار لطفی است که از سمت امام(ع) در زیارتشان نصیبمان خواهد شد.

■ با دیدارش درمان می‌شویم

یکی از علما نقل می‌کند یک‌بار در ایام طلبگی به مشهد رفته بودم و در صحن‌های حرم رضوی قدم می‌زدم و به بارگاه امام(ع) می‌نگریستم اما داخل رواق‌ها و روضه نمی‌رفتم. ناگهان دست مهربانی روی شانه‌هایم قرار گرفت و با لحنی آرام فرمود: «حاج شیخ حسن! چرا وارد نمی‌شوی؟» نگاه کردم و دیدم علامه طباطبایی است. عرض کردم: خجالت می‌کشم با این آشفتگی روحی بر امام رضا(ع) وارد شوم. من آلوده کجا و حرم پاک ایشان کجا! آنگاه مرحوم علامه فرمود: «طبیب برای چه مطب باز می‌کند؟ برای اینکه بیماران به‌وی مراجعه کنند و نسخه او تندرستی خود را ببینند. اینجا هم دارالشفای آل محمد(ع) است. داخل شو که امام رضا(ع) طبیب‌الاطباست».

■ بخشیده می‌شوید

براساس حدیث نبوی، پاره تن رسول خدا(ص) در خراسان مدفون است و بنا بر آن، در صحن و سرای این پاره تن، بساط بخشش گناهان و رفع گرفتاری‌ها پهن است. اصام صادق(ع) در این خصوص فرموده‌اند: «یکی از فرزندان من در شهر توس در سرزمین خراسان گشته خواهد شد، هر کس او را زیارت کند و حق او را بشناسد، روز قیامت خدوم دست او را خواهیم گرفت و روانه بهشت خواهیم کرد؛ گر چه از اهل گناه کبیره باشد».

■ آینده‌تان بیمه می‌شود

امام جواد(ع) نیز در بیان فضیلت‌های زیارت پدر بزرگوارشان به بخشش گناهان اشاره کرده و می‌فرمایند: «هر که قبر پدرم در توس را زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و روز قیامت منبری رویه‌روی منبر رسول خدا(ص) برای او نصب کند تا آنکه خداوند از حسابرسی بندگان‌ش فارغ شود». (عیون اخبارالرضا(ع)، ج۱، ص۲، ۲۵۹، ۱۹۶)

■ محبتی که قدر می‌بیند

بخشش گناهان ما هدیه‌ای است که در برابر زیارت ائمه(ع) بدست می‌آوریم. لطفی است که از جانب امام(ع) نصیب ما می‌شود. لطفی که در سوی دیگر آن، محبت ما به این بزرگواران است. محبتی که کوچک نیست و از سمت ائمه(ع) قدر دیده می‌شود و آثار بزرگی به دنبال دارد. آثاری چون بخشش گناهان به اندازه‌ای که قابل شمارش نیست. امام حسین(ع) در حدیثی دراین خصوص نقل کرده‌اند: «محبت ما اهل بیت سبب ریزش گناهان است، چنان‌که باد، برگ درختان را می‌ریزد». (حیة‌الامام الحسین(ع)، ج۱، ص۱۵۶)

توجه قرار گیرد این است که:امن ترین راه، طریق اهل بیت(ع) است.

قرآن در این زمینه در آیه ۳۵ سوره مائده می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ ای کسانی که ایمان

هم حواسشان هست که به‌نامردی روی کسی خط نینداخته باشند. او البته اسم همه آن سال‌ها را گذاشته «سال‌های پیشیمانی»، «همه آن سال‌ها» یعنی سال‌های قبل انقلاب که او دعوای‌اش را یکی یکی یادش مانده و حالا غصه‌اش را می‌خورد.

دم نفت‌فروشی‌ها کمک مردم که تا قبل حکومت نظامی، نفت گیر همه‌شان بیاید، باید تغییر روحیه می‌دادیم، باید کارد سلاخی می‌ماند آن‌ور ۵۷ و خودم یک‌چور دیگری ازش رد می‌شدم. تیمم همان ماند، خودم همان نماندم، البته ما جرا همان جا تمام نشد. چند ماه از انقلاب گذشته بود که یک نفر توی محله‌مان به قتل رسید. چند روز بعد، از پلیس تهران ریختند و من را گرفتند. بعد هم بردند و نشان‌دند جلو یک افسر. گفت: «تو رو اونجا دیدن». گفتم: «بله، اونجا بودم ولی کار من نیست، اهل این حرف‌ها هم نیستم». گفت: «ببین، تو تا همین امروز هم ۱۳ تا دعوا داشتی که به بلایی سر طرف آوردی!» من عدد ۱۳ را آنجا، از آن افسر شنیدم، خودم هیچ‌وقت نشمرده بودم. بیشتر از این حرف‌ها بود البته. ۱۳ تا فقط دعوایی بود که بلایی سر طرف آمده بود. دعوای توی محل خودمان را حساب کردم، دعوای توی لاله‌زار، دعوای لاله‌زار نو سه نفر، دعوای سر چهارراه شیوا که کاردم بند شده بود بیخ گوش یکی. گفتم: «درست، ولی اونا دعوای بدن. این که شما می‌فرمایی، قتله». گفت: «آره. ولی چاقو که دراومد، یک بار هم میشه قتل». گفتم: «نه، نشد، والا من الان توی کوچه که راه میرم، اگه مورچه ببینم، راهمو کج می‌کنم. اونا هم همه مال قبل پنجاه و هفته. مال اون موقع است که من دعوایی بودم؛ دوره پیشیمونی. ولی از انقلاب به این‌ور، کارد سلاخی دیگه از جیبم رفته کنار».

■ قبول کردند؟

زنگ‌زدند خانه‌مقتول. هم،محلمان بود خدابامرز. پرسید: «این علی قصاب چه‌جور آدمیه؟» گفتند: «خوب آدمیه». دوباره پرسید. دوباره پرسید، گفتند: «بابا خوب آدمیه...». دیدم یک برگه گذاشت که «امضا کن»، بعد هم گفت «از تهران بیرون نری». گفتم: «من جایی ندارم برم. باید وایستم درِ دکونم...».

■ حالا حالتان با آن خاطره‌ها چطور است؟

راستش را بخواهید سال هاست که تهِ دلم، نگرانم و تا توانسته‌ام «رد مظالم» داده‌ام ولی یادم نیست به چند نفر حالایت بده‌کارم.

است: «السلام علی محالّ معرفّة الله» یعنی سلام بر امن ترین راه رسیدن به خدا.

آنچه مسلم است و در روایات به آن اشاره شده این است که راه‌های رسیدن به خداوند، بسیار زیاد است اما آنچه باید بر اساس نص جامعه کبیره مورد

چفت‌ایوان مقصوره صاف می‌آید و خودش را می‌رساند رویه‌روی پنجره فولاد. لب هم که باز می‌کند، آدم را می‌برد تا میانه عالم آدم‌لوی‌ها وسط فیلم‌فارسی‌های دهه ۵۰؛ عالم آدم‌های مرام‌مرفتی که وسط دعوای مرافعه و تیزی کشیدن

■ تا سال ۵۷؟

بله، دعوای‌های من از نوجوانی شروع شده تا خود انقلاب.

■ اولین دعوای یادتان هست؟

اولینش توی «سینما پاراموند» لاله‌زار بوده، من بودم و یکی از بچه‌محل‌ها که از قضا فرنگی کار خوبی هم بود. هنوز فیلم نرفته بود روی پرده که با دو نفر دعوامان شد. دست چپ من خیلی قوی بود. با همان دست، چنان گذاشتم توی گوش یکی‌شان که همان‌جا خورد زمین. یک‌وقت دیدم آن یکی هم با یک فن فرنگی رفت هوا.

■ و همین ادامه پیدا کرد؟

بله، از همین‌جا بود که دعوای به دهنمان مزه کرد و افتادیم روی غلتک. کم‌کم جوری شد که اگر می‌دیدم یکی «اسمی» محلشان شده، خودم می‌رفتم سراغش. کلی دعوای ناچور و بد کردم. یک بارش توی محل خودمان، طرف گیر داد بهم. هم خودش اسم و رسم‌دار بود، هم من. دیدم دست برد به کار. یک کاردهایی بود که جدید آمده بودند. ۱۴ تانده می‌خورد. وقتی بازش می‌کردی، تق تق تق... ولی من -نه که از بچگی قصاب بودم- همیشه یک کارد سلاخی توی جیبم داشتم. طرف تا شروع کرد تق تق تق به باز کردن، من یک خط از بالا تا پایین صورتش کشیدم. بلد شده بودم خط بیندازم، ولی این دفعه عصب فک و چشمش هم زیر خط من رفت. ۵۵، ۵۴ بود فکر کنم. جراحی پلاستیک تازه آمده بود و برای بابای سرمایه‌دارش ۱۵۰ هزار تومن آن‌موقع خرج برداشت که چشمش دوباره باز شود و صورتش را صاف و صوف کنند.

■ انقلاب که شد، دست از دعوای کشیدید؟

بله. کارد سلاخی تا خود شلوغی‌های انقلاب توی جیب من ماند. فقط این بود که هیچ‌وقت به‌نامردی نزده بودم و اگر آدم رویه‌رو دست به چاقو نمی‌شد، من هم دست خالی می‌ماندم. از وسط‌های ۵۷ ولی حس کردم کم‌کم خیلی چیزها دارد عوض می‌شود. خودم هم در قضایی‌را می‌بستم و می‌رفتم

السلام علی محال معرفّة الله

به گفته کارشناسان دین، سلام‌های متعددی که در زیارت جامعه کبیره آمده تنها برای این نیستند که ما با آن‌ها خدمت ائمه سلام عرض کنیم، بلکه این سلام‌ها نشانه‌هایی برای شناخت بهتر جایگاه اهل بیت(ع) هستند. در یکی از فرازهای این زیارت چنین آمده

علی جوانمردی از دور هم بی‌آنکه لب باز کند، داد می‌زند سوژه خوبی است برای گفت‌وگو؛ از همان دور که عصا زنان باشلوار دم پا گشاد و سپیل خوش ترکیب و کفش نوک تیز از دالان

◀ پایان کارد سلاخی!

علی جوانمردی از دور هم بی‌آنکه لب باز کند، داد می‌زند سوژه خوبی است برای گفت‌وگو؛ از همان دور که عصا زنان باشلوار دم پا گشاد و سپیل خوش ترکیب و کفش نوک تیز از دالان

روایت «علی جوانمردی» درباره روزگاری که همه‌اش برای او پیشیمانی بوده

غصه سال‌های قبل ۵۷



را تا بهمن ۵۷ عقب می‌برد و البته تا قبل تر از آن، به زمانی که کارد سلاخی‌اش راه به راه به این و آن بند می‌شده.

■ **موضوع گپ ما قصه زندگی شماس‌ت. دوست داریم از قصه زندگی‌تان بشنویم.**

راستش تا قبل ۵۷ پیشیمانی است؛ از بعدش نه.

■ پیشیمانی؟

بله، چون اهل دعوای بودیم.

آرمان اورنگ! «علی جوانمردی» بچه محله «دروازه دولاپ» تهران است و از بچگی تا همین حالا که ۷۰ را رد کرده، روز

و روزگارش توی همان محله گذشته؛ لایه‌لای آدم‌هایی که توی آن زمان، یکی‌درمیان کلاه‌شاپو داشتند و کفش قیصری و شلوار دم‌پا گشاد، شبیه همین تیپ و تازی که هنوز هم برای او باقی مانده. او رویه‌روی پنجره فولاد صحن گوهرشاد، قصه‌اش



بوش

اسم خورشید که به میان می‌آید همه از روی عادت می‌دانیم بر گردش همیشه سیاره‌هایی برای طواف حضور دارند. سیاره‌هایی که از آن خورشید هویت گرفته و به حیات ادامه می‌دهند. حال، این، حکایت زائران و مجاوران علی بن موسی‌الرضا(ع) است. خورشید روشنی که در جوار آستانش به سیاره‌های بسیاری حیات داده است. سیاره‌هایی که هر چند در اندازه‌های متفاوت هستند و فروغشان کم و زیاد است اما همگی یک سر حیاتشان به خورشیدمشهدگره خورده و به همین خاطر بنا داریم نخ تسبیحی که آن‌ها را به بارگاه علی بن موسی‌الرضا(ع) پیوند داده، دنبال کنیم و سری به داستان زندگیشان بزنیم. محمد آقائی یکی از اهالی خراسان است که حیاتش در مقطعی با آستان علی بن موسی‌الرضا(ع) گره خورده است.

■ تولد یک مؤذن

می‌گویند سال ۱۳۰۴ در روستای کاهو به دنیا آمده و خانواده‌اش همه اهل قرآن بوده‌اند، این است که محمد آقائی هم ۱۶ساله که می‌شود به قصدتحصیل علوم دینی از روستا می‌آیدمشهد و بارفتن به مدرسه نواب، می‌شود یکی از مجاوران آقا علی بن موسی‌الرضا(ع) و در خانه برادرش در محله نوغان ساکن می‌شود. اما این طوری نیست که همه اوقاتش را در مشهد بگذرانند و معمولاً ایام ماه مبارک به کاهو بازمی‌گشت و در کشاورزی به خانواده کمک می‌کرد. اما جز این، وظیفه دیگری هم داشت؛ وظیفه‌ای که خاطره‌اش اگر برای اهالی کاهو باقی نمانده باشد اما ممکن است خشت و گل پشت‌پام حسینیبه روستا هنوز صدای اذان محمد را در سحرهای ماه مبارک در خود داشته باشند و از او یاد کنند. هرچند محمد در خواندن اذان استادی نداشت و انگار این کار را برای دل خودش انجام می‌داد، اما همین کار دلی در یکی از شب‌های سال ۱۳۲۰ به دل طاهری، تولیت مسجد گوهرشاد در آن زمان



هر کس ما را پس از وفاتمان زیارت کند، گویا ما را در حال حیات، زیارت کرده است.

روایت «علی جوانمردی» درباره روزگاری که همه‌اش برای او پیشیمانی بوده

غصه سال‌های قبل ۵۷



آرمان اورنگ! «علی جوانمردی» بچه محله «دروازه دولاپ» تهران است و از بچگی تا همین حالا که ۷۰ را رد کرده، روز

و روزگارش توی همان محله گذشته؛ لایه‌لای آدم‌هایی که توی آن زمان، یکی‌درمیان کلاه‌شاپو داشتند و کفش قیصری و شلوار دم‌پا گشاد، شبیه همین تیپ و تازی که هنوز هم برای او باقی مانده. او رویه‌روی پنجره فولاد صحن گوهرشاد، قصه‌اش



بوش

اسم خورشید که به میان می‌آید همه از روی عادت می‌دانیم بر گردش همیشه سیاره‌هایی برای طواف حضور دارند. سیاره‌هایی که از آن خورشید هویت گرفته و به حیات ادامه می‌دهند. حال، این، حکایت زائران و مجاوران علی بن موسی‌الرضا(ع) است. خورشید روشنی که در جوار آستانش به سیاره‌های بسیاری حیات داده است. سیاره‌هایی که هر چند در اندازه‌های متفاوت هستند و فروغشان کم و زیاد است اما همگی یک سر حیاتشان به خورشیدمشهدگره خورده و به همین خاطر بنا داریم نخ تسبیحی که آن‌ها را به بارگاه علی بن موسی‌الرضا(ع) پیوند داده، دنبال کنیم و سری به داستان زندگیشان بزنیم. محمد آقائی یکی از اهالی خراسان است که حیاتش در مقطعی با آستان علی بن موسی‌الرضا(ع) گره خورده است.

■ تولد یک مؤذن

می‌گویند سال ۱۳۰۴ در روستای کاهو به دنیا آمده و خانواده‌اش همه اهل قرآن بوده‌اند، این است که محمد آقائی هم ۱۶ساله که می‌شود به قصدتحصیل علوم دینی از روستا می‌آیدمشهد و بارفتن به مدرسه نواب، می‌شود یکی از مجاوران آقا علی بن موسی‌الرضا(ع) و در خانه برادرش در محله نوغان ساکن می‌شود. اما این طوری نیست که همه اوقاتش را در مشهد بگذرانند و معمولاً ایام ماه مبارک به کاهو بازمی‌گشت و در کشاورزی به خانواده کمک می‌کرد. اما جز این، وظیفه دیگری هم داشت؛ وظیفه‌ای که خاطره‌اش اگر برای اهالی کاهو باقی نمانده باشد اما ممکن است خشت و گل پشت‌پام حسینیبه روستا هنوز صدای اذان محمد را در سحرهای ماه مبارک در خود داشته باشند و از او یاد کنند. هرچند محمد در خواندن اذان استادی نداشت و انگار این کار را برای دل خودش انجام می‌داد، اما همین کار دلی در یکی از شب‌های سال ۱۳۲۰ به دل طاهری، تولیت مسجد گوهرشاد در آن زمان

با توجه به غنای موسیقایی و معنوی اذان «محمد آقائی» و برای نگهداری از آذان قدیمی او، این اثر ۲۹ شهریور ۱۳۹۰ به شماره ۱۹۷ در فهرست میراث معنوی ایران ثبت شد و در گروه سنت‌ها و نموده‌های شفاهی در شاخه موسیقی قرار گرفت. محمد آقائی روز یکشنبه ۱۸ مهر ۱۳۷۲ پس از یک دوره بیماری طولانی در سن ۶۸ سالگی در تهران درگذشت و فردای آن روز در قطعه ۷۶، ردیف ۱۰۹ بهشت‌زهار(س) به خاک سپرده شد. هر چند سال‌ها از فوت او می‌گذرد اما صدای اذانش هنوز از رادیو و تلویزیون پخش می‌شود.

قصه آدم‌ها

آشنایی با شیخ محمد آقائی؛ روحانی، قاری قرآن و مؤذن خراسانی

مؤذن صاحب‌نامی که در مسجد گوهرشاد اذان می‌گفت



نشست و به اهالی پیغام داد به شیخ بگویند فردا به مسجد گوهرشاد بیاید. این طوری محمد آقائی شد مؤذن مسجد گوهرشاد و وقت نماز صبح، ظهر و مغرب در این مسجد اذان می‌گفت

و می‌گویند در شب‌های جمعه هم شب‌خوانی داشت. این را اگر مردم به خاطر نداشته باشند حتماً کاشی‌های مسجد گوهرشاد به خاطر دارند که صدای محمد بدون بلندگو و دستگاه از گلدسته‌های مسجد گوهرشادچطور در صحن و حیاط مسجد شنیده می‌شد.

گوهرشاد تنها مسجدی نیست که محمد آقائی در آن اذان گفته است. او هفت سال بعد از این تاریخ، در سال ۱۳۲۷شمسی به تهران رفت و زمانی که ناظم‌زاده متولی مسجد امام(ره)

